

مقدمه

سرزمین فارس در گذشته وسعتی بیش از استان فارس امروزی داشت، زیرا علاوه بر استان فارس فعلی، استان‌های بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد، یزد و حتی شهرستان بهبهان را که اکنون جزء استان خوزستان است شامل می‌شد. ایالت فارس از مشرق به کرمان و از مغرب به نواحی خوزستان، از شمال به بیابان واقع در میان فارس و خراسان و قسمتی از اصفهان و از جنوب به خلیج فارس محدود بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۲).

اعراب تقسیم فارس به چند ایالت را، که هر کدام کوره (مُعَرَب خُره و به معنای شهرستان و ناحیه) نامیده می‌شد، از پادشاهان ساسانی به ارث بردند و این تقسیم تا زمان هجوم مغولان هم‌چنان باقی بود. این پنج کوره را می‌توان چنین نام برد:

۱. کوره اصطخر که شهر تخت جمشید یا به زبان یونانیان پرسپولیس مرکز آن بود. شهر اصطخر در کنار رود پلوار و به مسافت اندکی در غرب خرابه‌های کاخ بزرگ هخامنشیان قرار داشت. این کوره که پهناورترین و بزرگ‌ترین ولایت فارس بود تمام قسمت‌های شمالی فارس از جمله مرودشت، کامفیروز، آباد، اقلید و حتی استان یزد و روستاهای حاشیه کویر لوت را شامل می‌شد.

۲. کوره اردشیر^۱ خره که شهر گور^۲ یا جور (فیروزآباد فارس) مرکز آن بود و شهرهای ساحلی و برخی از جزایر خلیج فارس مانند جزیره کیش را در برمی‌گرفت، از جمله شهرهای مهم آن می‌توان به شیراز، کوار، میمند و سیراف اشاره کرد.

۳. کوره دارابجرد (داراب کنونی) که شهری به همین نام مرکز آن بود و شرقی‌ترین ولایت فارس محسوب می‌شد. شهرهای فسا، جهرم، استهبان و نیریز جز این کوره بودند.

۴. کوره ارجان (بهبهان) که شهری به همین نام مرکز آن بود و غربی‌ترین ولایت پنجگانه فارس به حساب می‌آمد. خرابه‌های شهر ارجان اکنون در چند کیلومتری شمال شهر بهبهان کنونی واقع است که اهالی ارجان به آنجا کوچ کردند و از اواخر قرن ششم مهم‌ترین شهر این کوره شد. البته گاهی به

عباس فروغ آئین

دبیر تاریخ، قیروکارزین

فارس

چگونه فتح شد؟

نگاهی به چگونگی فتح ایالت فارس
به دست اعراب مسلمان

بیشاپور

جای کوره ارجان از «کوره قباد خُره» نام برده شده است که در کنار رودخانه طاب (رودخانه جراحی یا کردستان) بالای ارجان قرار داشته و شهرهای ریشهر، ارجان، گناوه، مهروبان را شامل می‌شده است، کوره کوچک دیگری نیز به همین نام معروف بوده که شهرهای قیر، کارزین و ابزر را در برمی‌گرفته و معمولاً همین کوره جزء کوره اردشیر خره محسوب می‌شده است (فارسنامه ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۲۵-۳۵۲؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۴؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۷).

۵. کوره شاپور خره (شهر بیشاپور کنونی نزدیک کازرون) که شهر شاپور یا به شاپور مرکز آن بود و کوچک‌ترین کوره فارس به شمار می‌آمد. از جمله شهرهای این کوره عبارت بودند از کازرون، خشت و کمارج، نوبندگان، خُلاز و شُعب (بَوّان ابن حوقل، همان؛ مستوفی: ۱۱۳).

در کتب جغرافی دانان عرب و فارس در مورد هریک از شهرهای این کوره‌ها، تولیدات کشاورزی و دامی، صنایع دستی، آب‌وهوا، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، قلعه‌ها، معادن، مسافتات، اخلاق و آداب و رسوم آن‌ها به تفصیل سخن رفته است و چون ذکرشان با موضوع این تحقیق ارتباط چندانی ندارد از توضیح آن‌ها خودداری می‌کنیم. خوانندگان محترم می‌توانند برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به این منابع مراجعه کنند: (صورت‌الارض، ۷۱-۳۲؛ احسن‌التقاسیم، ۴۵۵-۴۲۵؛ نزهةالقلوب، ۱۳۸-۱۱۲؛ فارسنامه، ۴۰۱-۲۸۶؛ حدودالعالم، ۱۳۶-۱۳۰).

کلیدواژه‌ها: فارس، حمله اعراب، فتح ایران

جنگ با فارس از راه بحرین (سال ۱۷ هـ.ق)

چنان‌که می‌دانید قسمت عمده ایران و به‌خصوص فارس در زمان خلیفه دوم فتح و تصرف شد و در زمان خلیفه سوم تکمیل گردید. ما در این تحقیق به چگونگی فتح فارس می‌پردازیم.

علاءبن حضرمی^۳ در زمان حکومت خلیفه اول والی **بحرین** بود. خلیفه دوم نیز او را بر آنجا ابقا کرد. علاء در کارها با سعدبن وقاص رقابت می‌کرد. ریشه رقابت آن‌ها این بود که از یک سو علاء در پیکار با مرتدین (از دین‌برگشتگان) موفقیت به دست آورده بود و از سوی دیگر سعد در جنگ

قادسیه پیروز شده بود که کاری بزرگ‌تر از کار علاء به حساب می‌آمد. بر این اساس بود که علاء خواست جبران کند و در برابر فتح ایران کار مهم‌تری انجام دهد بی‌آنکه بنگرد که در این باره مرتکب گناهی یا خلافی می‌شود یا نه (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۵۳۸؛ حسینی فسایی: ج ۱: ۱۷۲ و ۱۷۳).

به همین جهت علاء حضرمی، هرثمه را بدون اجازه عمر، خلیفه دوم، راهی فارس کرد و او توانست جزیره لارو^۴ را در دریای فارس فتح کند. وقتی خبر این فتح به خلیفه رسید علاء را سرزنش کرد و در عین حال آن را آغاز فتح فارس دانست. خلیفه به علاء نامه نوشت و از او خواست تا عتبه را به کمک هرثمه فرستد تا با جزایر دیگر فارس جنگ کند (فارسنامه ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۱ و ۲۷۲؛ حموی، ج ۴: ۲۲۶).

عمر پیش از این به پیروی از پیامبر(ص) و ابوبکر، خلیفه اول، در ترس از آسیب دیدن سپاه، علاء و دیگران را از جنگیدن در دریا منع کرده بود. زمانی هم که اهواز و سرزمین‌های پیرامون آن گشوده شد خلیفه همواره آرزو می‌کرد که: «ای کاش میان من و ایران ریسمانی از آتش بود که نه آنان می‌توانستند از بالای آن خود را به ما رسانند و نه ما می‌توانستیم خود را به ایشان رسانیم». گویی خلیفه از حمله به ایران وحشت داشت یا اینکه می‌ترسید سپاهیان مسلمان پس از فتح، گرفتار تجمل و رفاه‌گرایی شوند و روحیه جهادی خود را از دست بدهند.

علاء در سال ۱۷ هـ برای دومین بار سران سپاه بحرین و عمان را که تحت سرپرستی خود داشت بدون اجازه خلیفه به جنگ اهالی فارس فرا خواند که همگی به او پاسخ مثبت دادند. علاء سپاه خود را به سه دسته تقسیم کرد و بر هر یک امیری گماشت و خَلید ساوری را فرمانده کل آنان کرد. این سپاهیان پس از طی خلیج فارس به ساحل ایران رسیدند و تا اصطخر پیش رفتند. آنان قصد داشتند اصطخر را که بزرگ‌ترین کوره فارس بود قبل از اینکه فارسیان خبر شوند محاصره کنند و دیگر شهرهای بین دریا تا اصطخر را تصرف نمایند. ولی **هرید**، سپهسالار فارس و داماد یزدگرد، از آمدن اعراب و قصد آن‌ها مطلع شد. بنابراین با سپاهی گران در ساحل دریای فارس به تعقیب اعراب شتافت و حائل میان آنان و ساحل شد. در این حین خلید اعراب را تشویق و به پیروزی دلگرم کرد.

در نهایت اعراب جنگ سختی آغاز کردند که منجر به کشته شدن دو فرمانده آنان شد. خلید نیز شجاعت زیادی از خود نشان داد ولی سرانجام مجبور شد از محاصره اصطخر دست بردارد و به سوی بصره عقب‌نشینی کند. این جنگ در تاریخ به **جنگ طاووس** مشهور است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۳۸؛ حسینی فسایی: ج ۱: ۱۷۳).

خَلید هنگام عقب‌نشینی، راهی به سوی دریا نیافت زیرا فارسیان راه را بر آنان بسته بودند. اعراب به ناچار اردوگاه زدند و به پایداری پرداختند. خبر گرفتاری سپاه عرب به خلیفه رسید و او از عتبه‌بن غزوان والی بصره خواست تا به سپاه علاء کمک رساند. از طرف دیگر به علاء دستور داد تا به سپاه سعدبن وقاص بپیوندد، (به این خاطر که بدون اجازه او به چنین کاری دست زده بود) عتبه سپاه دوازده هزار نفری را به فرماندهی ابوسَیره راهی فارس کرد و از این طریق مسلمانان توانستند نجات پیدا کنند و به ایرانیان شکست سختی بدهند (سال ۱۸ هـ). در این جنگ بیش از همه

مردم اصطخر، به فرماندهی شهرک، در برابر اعراب مقاومت کردند و دیگران نیز تا حدودی به آنان پیوستند. این جنگ در دشواری و کثرت نعمتی که به دست مسلمانان افتاد نظیر جنگ قادسیه بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۳۹؛ بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۱).

خلیفه سرانجام علاء حضرمی را عزل و عثمان بن ابی العاص ثقفی را والی بحرین و عمان کرد؛ آن‌گاه تمام لشکریان عرب را از بصره، بحرین و عمان بسیج کرد و هر امیری را مأمور فتح یکی از کوره‌های فارس نمود. از جمله مجاشع بن مسعود را مأمور فتح کوره اردشیر خُره و شاپور خُره، عثمان ثقفی را مأمور کوره اصطخر و ساریه بن زنیم را مأمور کوره دارابجرد کرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۴).

فتح تَوْج^۵ (سال ۱۹ هـ)

عثمان ثقفی به محض اینکه ولایت بحرین و عمان را از طرف خلیفه عهده‌دار شد، برادرش حکم را با دو هزار سپاهی از طوایف عبدالقیس، ازد، تمیم و بنوناجیه از بحرین راهی فارس کرد. او سر راه خود جزیره ابر^۶ کاروان (بنی کاروان) را تصرف نمود. سپس رهسپار تَوْج شد و آنجا را نیز گشود (سال ۱۹ هـ) و همان قبایل عرب همراه خود را در توج اسکان داد. برخی منابع، خود عثمان ثقفی را فاتح توج می‌دانند که در آنجا مسجدی را نیز بنا نمود (حموی، ج ۴: ۲۲۶ و ۲۲۷؛ بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۱).

مردم بصره هنگامی که شنیدند پارسیان دوباره در تَوْج گرد آمده‌اند، با فرماندهان خود راهی آنجا نشدند، بلکه هر فرمانده راهی شهری شد که مأمور فتح آن بود. این خبر به اهالی فارس رسید و آن‌ها هم پراکنده شدند به خیال اینکه در نواحی مختلف به دفاع بپردازند؛ از اینجا بود که سستی و شکست به اتحادشان راه یافت. مجاشع مأمور فتح شاپور و اردشیر خُره، در نزدیکی توج که از توابع کوره شاپور بود با سپاه فارس برخورد نمود و جنگشان به درازا کشید. سرانجام فارس‌ها شکست خوردند و توج فتح شد. با این حال، اهالی توج حاضر شدند به دین خود باقی بمانند ولی جزیه دهند. مجاشع مژده پیروزی و خمس غنائم را به نزد خلیفه عمر فرستاد (طبری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۴۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۹۱).

بنا بر گفته برخی مورخان، زمانی که حکم ثقفی، توج را گشود، شهرک، مرزبان و والی فارس، آمدن اعراب را سخت‌گرا ن دید. او که داستان شجاعت و پیروزی اعراب را بر همه دشمنان شنیده بود لشکری عظیم فراهم آورد که همه زره‌پوش بودند، چنان‌که برق می‌زد و باعث وحشت اعراب می‌شد. او به سوی ریشهر رفت و در آنجا دره‌ای بود که موقعیت نظامی مهمی داشت. شهرک مردی از بزرگان فارس را با گروهی از سربازان بر آنجا گماشت و فرمان داد که هر کس از سپاه فارس را که قصد فرار کند به قتل رسانند. در این هنگام مردی دلیر از بزرگان فارس که روی به گریز نهاده بود فرا رسید. نگهبان خواست او را بکشد. مرد گفت: مرا نکش که با قومی در نبردیم که از نخست پیروز بوده‌اند و خداوند یاورشان است. آن مرد سنگی نشانند [نشانه گرفت] و تیری چنان بر آن زد که سنگ از هم شکافت، سپس گفت: «این تیر را دیدی که چگونه دل سنگ را شکافت، به خدا اگر آن را بر این قوم اندازم خراش هم بر پیکرشان ننشیند». (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۱).

چنان‌که پیداست برخی از فارسیان نیز خود به پیروزی حتمی مسلمانان ایمان داشتند و خداوند و امداد غیبی را یاور آنان می‌دانستند. در این جنگ، اعراب، ریشهر^۷ را فتح نمودند و شهرک را به قتل رساندند. پس از فتح ریشهر، فارس به‌طور کلی ضعیف شد تا اینکه در زمان عثمان خلیفه سوم تمام نواحی آن به

علاء در کارها با

سعدبن وقاص رقابت

می‌کرد. ریشه رقابت آن‌ها

این بود که علاء در پیکار

با مرتدین

(از دین برگشتگان)

موفقیت به دست آورده

بود و سعد در جنگ

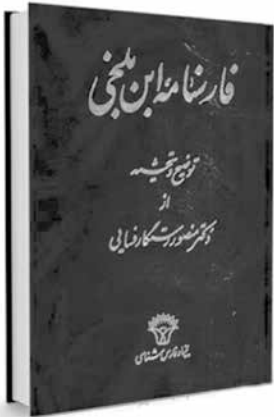
قادسیه پیروز شده بود که

کاری بزرگ‌تر از کار علاء

به حساب می‌آمد



کاخ اردشیر بابکان



تصرف اعراب آمد (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۶؛ حموی، ج ۳: ۱۱۲ و ۱۱۳، ج ۴: ۲۲۶ و ۲۲۷).

بعد از فتح توج خلیفه خوشحال شد و به عثمان ثقفی نامه نوشت و از او خواست تا برادرش را به عمان و بحرین گمارد و خود به سوی فارس روانه شود. خلیفه نامه‌ای هم به ابوموسی اشعری فرستاد تا به مدد عثمان ثقفی بشتابد و به کمک یکدیگر فارس را بگشایند (فارسنامه ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۳).

تصرف اصطخر و گور (سال ۲۰ هـ. ق)

عثمان ثقفی که مأمور فتح کوره اصطخر بود راهی آنجا شد و با اهالی اصطخر در صحرای فرشبند نزدیک شهر گور روبه‌رو شد و با آنان پیکار نمود. فارسیان به سوی اصطخر گریختند و عثمان گور را به قهر و غلبه تصرف کرد و بر اهالی آنجا جزیه مقرر داشت. سپس به سوی اصطخر شتافت و بلوک خواجه، میمند، کوار و کربال را در میانه راه قتل و غارت نمود. با رسیدن به اصطخر کشتار وسیعی در آنجا به راه انداخت تا اینکه هربد والی اصطخر و داماد یزدگرد با قبول جزیه و گرفتن امان‌نامه، اهل آنجا را آسوده کرد و فراریان بازگشتند. عثمان اهالی بلوک رامجرد، بیضا و کوهمره را نیز به دادن جزیه و سرشماری واگذاشت و از این طریق غنایم همه شهرها را جمع کرد و خمس آن‌ها را نزد عمر فرستاد و بقیه را میان مردم تقسیم کرد. (طبری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۴۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۴۰).

فتح شاپور خره و ارجان (سال ۲۰ هـ. ق)

چون فتح شاپور میسر نشد عثمان ثقفی شهرستان کازرون، نوبندگان و جره را در نهایت به صلح و دادن مال المسالمة گشود و مردم متعهد شدند جزیه و خراج دهند. در اواخر حکومت عمر، ابوموسی اشعری و عثمان ثقفی به کمک یکدیگر ارجان و شیراز^۱ را فتح کردند و مردم ارجان را در مقابل پرداخت جزیه و خراج امان دادند. اهالی شیراز با آنکه برج و باروی محکمی داشتند صلح کردند و مقرر شد هر کس آزاد است به جای دیگری کوچ کند و هر کس ماند دمی شود و خراج دهد و اعراب نیز کسی را نکشند و به بندگی نگیرند. دیگر شهرهای کوره قباد خره همه به صلح گشوده شد و مردمانش مال زیادی پرداختند و جزیه مقرر داشتند (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۲؛ ابن اثیر، همان).

شهر سینیز^۲ را هم عثمان ثقفی و ابوموسی اشعری به یاری یکدیگر تصرف کردند و اهل آن را آزاد گذاشتند که به آبادانی زمین‌ها بپردازند. عثمان با

سپاه عرب، جتّابه (گناوه) را که در آن زمان بندر آباد تجاری بود تسخیر کرد و چندین هزار اوقیه (هر اوقیه حدود ۷ مثقال) طلا و نقره از آنان جزیه گرفت. در آن زمان لشکر لارستان، قیر و کارزین و فومستان در شهر جهرم جمع شده بودند و عثمان به قصد جنگ با آنان و فتح جهرم از گناوه راهی این مناطق شد. او در میان راه شهرهای خنج، افزر و کارزین را گشود و از مردم آن جزیه گرفت. سپاه فارس در نزدیکی جهرم با لشکر عثمان درگیر شد که در نتیجه فارس‌ها شکست خوردند و جهرم فتح شد (بلاذری، همان؛ حسینی فسایی، ج ۱: ۱۷۶).

بنا به گفته بلاذری، عثمان ثقفی در سال ۲۳ هـ به شهر شاهپور رفت و دید که هیبت مسلمانان در دل مردم افتاده است. برادر شهرک که والی آنجا بود در خواب دیده بود که مردی از اعراب بر وی وارد شد و پیراهنش را گرفت. از این خواب وحشت در دل او افتاد. چندی تأمل کرد و بعد از عثمان امان خواست و صلح نمود. عثمان هم عهد کرد که کسی را نکشد و به اسارت نگیرد و در عوض برادر شهرک نیز دمی شود و جزیه دهد. اهالی شاپور برای سومین بار در سال ۲۶ هـ پیمان خود را شکستند و عثمان ثقفی با ابوموسی اشعری شهر را دوباره به جنگ کردند (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۲؛ دینوری، ۱۴۵).

فتح کوره دارابگرد (سال ۲۳ هـ. ق)

ساریه‌بن زینم مأمور فتح دارابگرد شد و با لشکر خود به سوی آنجا حرکت کرد. اهالی دارابگرد یاران خود را به کمک طلبیدند و کردان به آنان پیوستند. اعراب با سپاه گران و انبوه فارس روبه‌رو شدند که از هر طرف به سوی آنان تاخت آوردند. اعراب در میان دشتی به نام دم دشت در دامنه کوه بنارجان قرار داشتند که اگر در آنجا می‌ماندند محاصره می‌شدند و اگر به کوه پشت سرشان (کوه بنارجان) پناه می‌بردند فقط از یک طرف با سپاه فارس روبه‌رو می‌شدند. در نهایت اعراب در آن دشت گرفتار آمدند. آنان به کوه پناه بردند و نجات یافتند و عاقبت پیروز شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۳۹).

هرَبَد (پیشوای زردشتی) که والی دارابگرد بود مال زیادی داد و متعهد شد که سالیانه دو میلیون درهم به بیت‌المال پرداخت کند به این شرط که مردم شهر، با دیگر مردمان فارس که شهرهایشان فتح شده برابر و در امان باشند. بعد از آن فسا نیز با همان شروط مصالحه کرد. احتمالاً هربد، فسا را هم که جزء کوره دارابگرد به

حساب می‌آمد در مصالحه خویش درآورده بود. فتح این دو شهر به‌طور کلی دو ماه طول کشید (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۰۱).

ادامه فتوحات پس از عمر (سال ۲۹هـ)

پس از فوت خلیفه دوم، خلیفه سوم پسر دانی خود عبدالله بن عامر را حاکم بصره، اهواز و فارس نمود. عبدالله بن عامر هم پس از ورود به بصره عبیدالله بن معمر را والی فارس تعیین کرد و او را روانه آنجا نمود. پس از مدتی یزدگرد پادشاه ایران که از سپاه اعراب شکست یافته بود به فارس آمد. قبیله شبانکاره که چندین هزار خانوار بودند با هرید والی فارس همکاری کردند و در اطاعت یزدگرد درآمدند. در پی آن اهالی فارس به هواخواهی یزدگرد سر از اطاعت عبیدالله برتافتند و او مجبور به جنگ با آنان شد و آنان را تا دروازه شهر اصطخر عقب راند ولی خودش در این جنگ کشته شد (همان).

کار یزدگرد بالا گرفت و او حکومت را به دست هرید داماد خود و اسماعیل رئیس قبیله شبانکاره واگذاشت. چون این خبر به عبدالله بن عامر رسید از بصره به فارس آمد و اصطخر را به زور شمشیر بگرفت. یزدگرد و اسماعیل شبانکاره با قبیله خود به دارابجرد رفتند و عبدالله با هرید مصالحه نمود و کلیه امور فارس را به او واگذاشت و مجاشع بن مسعود را به دنبال یزدگرد و اسماعیل فرستاد. یزدگرد در داراب توقف نکرد بلکه به سوی کرمان و از آنجا به سجستان (سیستان) و سپس مرو روانه شد. عبدالله به دارابجرد شتافت و با طایفه شبانکاره مصالحه نمود و اسماعیل را نایب کارهای هرید قرار داد و نواحی دارابجرد را که قیام کرده بودند آرام کرد (ابن اثیر، همان).

پس از آرام کردن مردم دارابجرد، خبر شورش دوباره اهل اصطخر و گور به عبدالله رسید ولی او به سوی اصطخر نرفت بلکه پیشروی به سوی شهر گور را دنبال کرد و آنجا را محاصره نمود. قبل از او هرمین حیان گور را محاصره کرده بود ولی نتوانسته بود آن را بگشاید. زیرا برج و باروی محکمی داشت و نیز در همان زمان اهالی اصطخر قیام کرده بودند و او ناچار به سرکوب آنان بود.

گشودن گور (فیروزآباد فارس) را چنین نقل کرده‌اند که: مسلمانان چندین سال با اهل گور در جنگ بودند و کسی یارای فتح آن را نداشت تا آنکه به دست عبدالله بن عامر فتح گردید. بدین

سان که شبی یکی از مسلمانان نماز می‌خواند و کیسه نان و گوشتی در کنار خود نهاده بود. ناگهان سگی آمد و آن را برداشت و فرار کرد و از راهرو زیرزمینی وارد شهر شد. این اتفاق سبب شد که مسلمانان از آن مدخل پنهانی راه رسیدن به شهر را کشف کردند و با شمشیر آنجا را فتح نمودند. ابن عامر بعد از جور، کاریان و فستجان را تصرف کرد، زیرا اهالی این دو شهر که در مصالحه هرید والی دارابجرد نبودند نیز سر به شورش برداشته بودند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۰۱؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۸۰).

شورش اهالی اصطخر

عبدالله بن عامر پس از فتح گور به اصطخر بازگشت، زیرا قبلاً ماهک والی آنجا از طرف اهل شهر با او پیمان صلح بسته بود. ولی پس از رفتن او به سمت گور مردم شورش کردند و عامل او را به قتل رساندند. عبدالله پس از محاصره شهر از منجنیق استفاده کرد و کشتار زیادی به راه انداخت (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۲؛ حسینی فسایی، ج ۱، ۱۳۸۲: ۲۷۷ و ۲۷۸).

اهالی فارس دژ سیراف را سوربانج و عرب‌ها آن شهر را شهر یاج می‌گفتند. مسلمانان یک ماه تمام آن دژ را در محاصره داشتند در حالی که در آغاز فکر می‌کردند که در همان روز نخست شهر گشوده خواهد شد. روزی با اهل شهر جنگ کردند و سپس به لشکر باز آمدند. برده‌ای مملوک از سپاه مسلمانان عقب ماند. فکر کردند که از سپاه گریخته و به لشکر پارسیان پیوسته است. آن برده امان‌نامه‌ای نوشت و بر تیری نهاد و به سوی پارسیان انداخت. مسلمانان پس از چندی باز به جنگ پارسیان رفتند. پارسیان از حصار خود بیرون آمدند و اعلام کردند که شما خود به ما امان داده‌اید و این امان نامه شماس است. اعراب به عمر در این باره نامه نوشتند و او جواب داد که: «برده مسلمان از مسلمانان است و پیمان او چون پیمان شماس است. امان‌نامه او را معتبر دارید». ما نیز فرمان عمر را اطاعت کردیم (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۳). پارسیان با دیدن چنین صحنه‌هایی که اعراب مسلمان تفاوت چندانی بین برده و آزاد نمی‌گذاشتند به اسلام گرایش یافتند؛ خصوصاً با توجه به تبعیض طبقاتی که در دولت ساسانی وجود داشت.

پس از سرکوب شدیدی که عبدالله بن عباس در اصطخر، به خاطر پیمان‌شکنی فارس‌ها، به راه انداخت، آوازه و ترس آن به دیگر شهرهای فارس رسید و مردم توان قیام را در خود نیافتند. به مرور زمان اهالی فارس مسلمان شدند (فارسنامه ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۸).

پی‌نوشت‌ها

۱. در زبان فارسی قدیم کلمه خُره به معنی روشنی است و ایالات اردشیر خره و شاپور خره به یادبود و افتخار اردشیر مؤسس سلسله ساسانی و پسرش شاپور نامگذاری شده بود (جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۲۶۶).

۲. شهر گور که مُعبَر آن جور است احتمالاً منسوب به بهرام گور می‌باشد. عضدالدوله دلمی در قرن چهارم به این شهر که تفرجگاه خوش آب‌وهوایی بود زیاد رفت‌وآمد داشت، مردم همواره می‌گفتند که شاه به گور رفت و چون گور در زبان فارسی به معنی قبر است، عضدالدوله کراهت داشت که مردم چنین بگویند پس نام آن را فیروزآباد، بر این اساس که بانی اول آن فیروز بود، نهاد (مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۳۲؛ حموی، ج ۲: ۱۸۱؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۸).

۳. پیامبر(ص) او را در سال هشت هجری برای دعوت به اسلام یا گرفتن جزیره به سوی مُنذر پادشاه بحرین فرستاد. در آن زمان بحرین جز سرزمین ایران محسوب می‌شد تا اینکه در زمان پهلوی دوم این جزیره توسط توطئه انگلیس از ایران جدا شد

که تعدادی از اعراب هم در بیابان‌های آن ساکن بودند. با تلاش اعلاء، پادشاه آنجا وعده زیادی از اعراب و برخی از فارسیان اسلام آوردند و با پیروان ادیان مختلف که به دین خود باقی ماندند مصالحه شد. بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) اهالی بحرین

از دین اسلام برگشتند و این بار خلیفه اول، علاء را روانه آنجا کرد که او در این کار نیز موفق شد. احتمالاً به همین جهت بود که دو خلیفه اول او را که از بحرین و مردمانش اطلاع خوبی داشت و نیز هم‌پیمان آنان بود به‌عنوان والی آنجا انتخاب کردند (بلاذری، ۱۴۲۰: ۵۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۶۹).

۴. بنا به گفته مرحوم بهروزی منظور جزیره لارک است که در باب هرمز و نزدیک جزیره قشم قرار دارد. جزیره لارک نزدیک به هفت فرسخ جنوبی بندرعباس است (فارسنامه ابن بلخی، چاپ بهروزی، ج ۱: ۱۳۰. برای اطلاع بیشتر به سرزمین‌های تاریخی خلافت شرقی رجوع کنید: ۲۸۲)

۵. تَوج یا تَوَر در آغاز قرن ششم ویران گردید و تاکنون محل آن معین و پیدا نشده است، ولی نقل شده که آن شهر در ساحل رودخانه شاپور یا نزدیک آن در زمینی پست به فاصله ۱۲ فرسخی جنبه (کناوه) و در ساحل دریا در چهار فرسخی معبری که از دریا آغاز می‌شود واقع بوده است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۸۰؛ حموی، ج ۲: ۵۶). به نظر می‌رسد که توج چندین بار در اوایل اسلام فتح شده و مورخین هم به آن اشاره کرده‌اند، یعنی هر بار پس از فتح، اهالی آنجا شورش می‌کردند و اعراب مجبور به فتح دوباره آنجا می‌شدند. اولین بار همان بود که سپاهیان علاء حرضی در سال ۱۷ هـ در جنگ طاووس تا آنجا پیشروی کردند. حکم‌بن عاص بار دیگر آن را در سال ۱۹ هـ گشود و سومین بار مجاشع‌بن مسعود در سال ۲۳ هـ آنجا را فتح کرد

و مردم آنجا را دعوت کرد تا جزیره بدهند و ذمی شوند و آنان هم پذیرفتند (بلاذری، ۱۴۲۰: ۲۳۱؛ طبری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۴۲).

۶. همان جزیره بزرگ لافت است که در دریای فارس بین عمان و بحرین قرار دارد. بنا به گفته یاقوت یکی از بزرگ‌ترین جزایر خلیج فارس است که روستاها و مزارعی را شامل می‌شد (حموی، ج ۲: ۱۳۹). لسترنج آن را در قسمت تنگ خلیج فارس می‌داند که به نام‌های جزیره کشم، جزیره طولیه، جزیره ابرکافان و ابر کمان هم نامیده می‌شده است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۸۲).

۷. ریشهر جز کوره قباد خره و نزدیک بند معشور (ماهشهر کنونی) بوده است و رود طاب آن را مشروب می‌کرده است و سر حد میان بهبهان و خوزستان (فارسنامه ابن بلخی، به کوشش مرحوم بهروزی، ج ۱: ۱۳۱؛ لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۸۱).

۸. بنا به گفته بسیاری از جغرافی‌دانان، شیراز را اعراب بنیان گذاشتند. اعراب در زمان خلیفه دوم هنگام محاصره اصطخر، محل شیراز را لشکرگاه خود قرار داده بودند و چون اصطخر فتح شد آنجا را به خاطر فرخندگی و خجستگی شهر ساختند. این شهر توسط محمد برادر یا پسرعموی حجاج والی عراق در زمان خلفای اموی (در سال ۶۴ هـ) بنا شد و به تدریج بر وسعت آن افزوده شد تا در نیمه دوم قرن سوم که صفاریان آن را مرکز دولت خود قرار دادند به‌صورت شهری بزرگ درآمد. البته

ناگفته نماند که قدمت شیراز به بیش از این‌ها می‌رسد، چرا که نام شیراز ظاهراً در الواح ایلامی مکشوف در تخت جمشید به‌صورت شیرازی‌اش آمده است و نشان می‌دهد که در عهد هخامنشی این شهر دایره و در آنجا کارگران و صنعتگران مشغول کار و احداث بنایی بوده و دستمزد از خزانه دریافت می‌کردند.

اعراب وجه تسمیه شیراز را به دلیل شباهت آن به شکم شیر دانسته‌اند که عموماً خواروبار نواحی دیگر بدانجا حمل و همه مصرف می‌شد ولی از آن چیزی به جای نمی‌برند (یعنی شیر از و گرسنه) با این گفته بعید به نظر می‌رسد که اعراب شهری که بنیان گذاشتند شیراز بنامند، زیرا که لفظ شیر در زبان عربی چیز دیگری است. از طرفی دیگر برخی از جغرافی‌نویسان بنای شیراز را به یکی از پادشاهان ایران باستان نسبت می‌دهند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۹، ۳۴). به‌طور کلی می‌توان گفت که شیراز

در زمان‌های بسیار قدیم توسط یکی از پادشاهان ایران باستان شناخته شده که به مرور زمان تخریب گردیده است، تا اینکه پس از فتح فارس، اعراب آن را تجدید عمارت کردند یا بر ویرانه‌های آن شهر جدیدی به همین نام را بنا نهادند.

۹. سینیز، شهری بر ساحل دریای فارس با نعمت فراوان و هوای درست، جامه‌های معروف سینیزی که از کتان بافته می‌شد از آنجا صادر می‌گردید (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۳۲ و ۱۲۳).

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه؛ اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: ۱۹۶۰ م.

۲. مقدسی معروف بشاری؛ احسن التقاسیم، چاپ سوم، لیدن: ۱۹۶۰ م.

۳. ابن اثیر، عزالدین؛ الکامل فی التاريخ، جلد ۳ و ۲، دار صادر بیروت: ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۰ م.

۴. کوفی، ابومحمد احمد بن اعثم، الفتوح، هند: ۱۳۹۳ هـ. ق.

۵. اشپولر، برتولد؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۶۴.

۶. جعفریان، رسول؛ تاریخ خلفا (تاریخ سیاسی اسلام)، انتشارات دلیل ما، چاپ هفتم، ۱۳۷۸.

۷. طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ طبری، چاپ اول، دارالفکر بیروت: ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م.

۸. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، (ف، ۷۳۰ هـ) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.

۹. همدانی (ابن قتیبه)، احمدبن محمدبن اسحاق؛ مختصرالبلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ج - مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۰. دینوری؛ اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۱۱. گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۱۲. مؤلف ناشناخته، به کوشش منوچهر ستوده، حدودالعالم، تهران: ۱۳۴۰ هـ. ش.

۱۳. ابن حوقل؛ صورالارض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۱۴. فارسنامه ابن بلخی؛ براساس متن مصحح گای لسترنج و نیکسن، مصحح منصور رستگار فسایی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بنیاد فارس‌شناسی، شیراز: ۱۳۷۴ هـ. ش.

۱۵. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، جلد ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.

۱۶. بلاذری، احمدبن یحیی‌بن جابر؛ فتوح البلدان، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. / ۲۰۰۰ م.

۱۷. الحموی، یاقوت‌بن عبدالله؛ معجم البلدان، دار صادر بیروت، جلد ۳ و ۲.

۱۸. مستوفی، حمدالله؛ نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، ناشر دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲.



بعد از فتح توج خلیفه

خوشحال شد و به عثمان

ثقفی نامه نوشت و از او

خواست تا برادرش را به عمان

و بحرین گمارد و خود به

سوی فارس روانه شود. خلیفه

نامه‌ای هم به ابوموسی اشعری

فرستاد تا به مدد عثمان ثقفی

بشتابد و به کمک یکدیگر

فارس را بگشایند